فهرست

[مقدمه 2](#_Toc55862123)

[روایات باب هفدهم: 2](#_Toc55862124)

[نکته اول: 3](#_Toc55862125)

[نکته دوم 3](#_Toc55862126)

[نکته سوم: 3](#_Toc55862127)

[نکته چهارم: 6](#_Toc55862128)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

در باب محبت و اینکه مطلقاتی داریم یا نه بحث شد. رسیدیم به طایفه سوم که معارضاتی در این مطلقات یا مقیداتی که کافر را از مطلقات بیرون برده باشد داریم یا نه؟ بنا بر احتمال قوی مطلقاتی داشتیم که حسن محبت نسبت به دیگران را علی وجه الاطلاق افاده می‌کرد. بنا بر استظهاراتی که از بعضی آیات و روایات داشتیم. مقیداتی هم داشتیم که حسن محبت را نفی می‌کرد و محبت نسبت به کفار در حال جنگ یا محبت‌هایی که همراه با نوعی پذیرش ولایت باشد را نهی می‌کرد.

رسیدیم به طایفه سوم و آن اخباری بود که از آن‌ها استفاده می‌شود نباید علی وجه الاطلاق به کافر محبت باشد. روایات باب 15 کتاب امربه‌معروف و نهی از منکر را ملاحظه کردیم. از مجموعه حدود 18 روایت جلسه قبل آنچه برداشت شد این نبود که محبت به کافر مطلقاً حرام است بلکه این بود که محبت بر اساس حب الهی و دایر مدار ساختن محبت بر اساس حب الهی مرجح است و اینکه بغض هم باشد بر اساس و مدار بغض خدا این هم درست است. الحب فی الله و البغض فی الله. فی‌الجمله هم شامل کافر مقصر یا در حال جنگ و نوعی عناد در او هست می‌شود اما اینکه از این طوایف استفاده کرد که مطلق کافر قاصر و مقصر و مقصر هم آنی که نوعی شرک دارد و در اثر ناآگاهی است و در عناد نیست شاید نشود استفاده کرد. این طایفه همچنان ادامه دارد بعضی روایات دیگر را ادامه بدهیم تا ببینیم در جمع‌بندی چندراه جمع وجود دارد. به نظرم روایات باب 15 تمام شد. بعضی اسناد را بررسی کردیم دلالات را هم بعضاً بررسی کردیم. سراغ باب 17 می‌آییم که ادامه آن است. عنوان باب هفده این است: وجوب حب المومن و بغض الکافر. چند روایت درباره مسلمانان غیر شیعه است که باید جدا به آن بپردازیم مثل روایت اول ششم هفتم از این قبیل است. برخی روایات دیگر هم تأکیداتی بر حب فی الله و بغض فی الله است که نیازی نیست به آن بپردازیم. در جلسه قبل این روایات را ملاحظه کردید. آنچه به بحث فعلی ما ربط دارد چند روایتی است که شاید اصرح روایات باشد که به نحو مطلق می‌گوید کافر را دوست نداشته باشید.

# روایات باب هفدهم:

وَ فِي الْمَجَالِسِ وَ صِفَاتِ الشِّيعَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ[[1]](#footnote-1) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ‏[[2]](#footnote-2) عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ كَافِراً فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَ كَافِراً فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ ع صَدِيقُ عَدُوِّ اللَّهِ عَدُوُّ اللَّهِ».[[3]](#footnote-3)

ظاهراً حسین ابن زید درست‌تر است. این حرمت حب کافر را افاده می‌کند برخلاف عنوان باب که وجوب بغض کافر را می‌گفت. روایاتی که در این باب و باب 15 بود و آیاتی که در این باب در ارتباط با کافر بود این روایت از همه به مدعا و مفاد مقصود اقرب است و اطلاق هم دارد.

## نکته اول:

در بررسی این روایت اولین جهت این است که ازلحاظ سندی این روایت ضعیف است. محمد ابن سنان بحث‌های زیادی دارد و نهایتاً توثیق او دشوار است. روات دیگر هم مثل جعفر ابن محمد و این‌ها خالی از اشکال نیست و روایت نهایتاً ازلحاظ سند تام نیست.

## نکته دوم

نکته دوم در روایت از حیث دلالت این است که «مَنْ أَحَبَّ كَافِراً فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّه» نکته این است که اینجا به‌طور مستقیم همین حب و بغض مطرح‌شده است که امور قلبی است و ظاهرش حب و بغض قلبی است. اینجا احتمال دیگری که بگوییم مقصود از حب و بغض اظهار و ابراز است خیلی ضعیف است؛ زیرا التودد الی الناس یا تعابیر دیگری بود که محبت قلبی یا بغض قلبی را با قرائن و تمسک به شواهدی از روایات استفاده می‌کردیم؛ اما اینجا مستقیم خود محبت و بغض مراد است و حمل آن بر احتمال دیگری که بگوییم ابراز مقصود است حمل قوی نیست. گرچه ممکن است کسی بگوید محبت و بغض به‌عنوان صفات قلبی امور اختیاری نیستند یا در معرض جعل حکم نیستند؛ اما ما این‌ها را رد کردیم. هم امور قلبی در معرض و مظان و جایگاهی هستند که حکم بر آن جعل شود و احکام جوانحی هم مشمول شریعت هستند همان‌طور که صاحب وسایل این نگاه را خیلی خوب در وسایل دارد. با همین استدلالات بر مبنای اینکه اختیاری هم هستند. بخشی از افعال جوانحی حقیقتاً اختیاری‌اند و به همین دلیل موضوع فقه و احکام خمسه قرار می‌گیرند. پس با این نوع توجیهات که کسی بگوید محبت و مبغضت یعنی اظهار محبت و مبغضت نظر قوی‌ای نیست. پس در محبت و مبغضت یک احتمال این است که ظاهرش مقصود باشد که فعل جوانحی است و احتمال دیگر اینکه اظهار محبت و مبغضت باشد با این استدلال که این‌ها امور اختیاری نیستند بااینکه فقه و احکام امور جوانحی را نمی‌گیرد ولو اینکه اختیاری باشند. این دو مورد نهی قرار گرفتند و ازنظر ما موردقبول نیست.

## نکته سوم:

فراز اول این روایت حکم الزامی را افاده می‌کند. «مَنْ أَحَبَّ كَافِراً فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّه» حرمت است. بغض خدا قطعاً از امور محرمه است. اینجا حب کافر را نازل منزله بغض خدا می‌کند و مصداقی از بغض خدا به شمار می‌آورد. یا اینکه حقیقتاً مصداق بغض الله است یا اینکه علی وجه الحکومه تنزیل می‌کند. این دو وجه را دقت داشته باشید. یک‌بار مفاد من احب کافرا فقد ابغض الله بیان مصداق حقیقی آن است بدون هیچ اعمال تعبد. محبت کافر ملازم باحالی است که مصداق بغض است. یک‌بار هم اگر در این تردید کنیم می‌شود تنزیل به نحو حکومت. بغض الله حرام است و روشن است. فرد تعبدی را برای او درست می‌کند که محبت الکافر بغض خداست. فرد تعبدی بغض خداست. شبیه اینکه می‌گوییم المتقی عالم الفاسق جاهل. هر دو احتمال دارد. علی‌ای‌حال این فراز مفید حرمت است چون بغض الله حرام است.

اما فقره دوم و من ابغض کافرا فقد احب الله دو احتمال دارد به‌وضوح اولی نیست. یک احتمال اینکه این فقره بغض کافر را مصداق محبت خدا قرار می‌دهد. محبت خدا ولو فی‌الجمله واجب است اما همه درجاتش واجب نیست و اینجا هم نمی‌خواهد بگوید بغض کافر محبت درجه الزامی را می‌گوید بلکه اینجا می‌گوید بغض کافر در زمره دایره عام محبت خداست که بعضی درجاتش واجب است بعضی راجح است. اینجا بغض کافر نازل منزله حب خدا شده که بعضی درجاتش واجب و بعضی راجح است. با این بیان استفاده وجوب و الزام نمی‌شود. برخلاف قبلی که ابغض الله صرف وجود بغض خدا حرام است و همه مراتبش حرام است. اگر قرینه خاصی نباشد همین احتمال درست است زیرا احب الله یعنی مطلق المحبه. مطلق المحبه درجات بالا را می‌گیرد درجات پایین را هم می‌گیرد که وجه جامعش حسن است نه وجوب و الزام.

احتمال دوم اینکه علی‌رغم ظهور اولیه، بگوییم اینجا با قرینه بغض و مقابله با حب با مناسبات حکم و موضوعی که در اینجاست فقره دوم هم حمل بر این می‌شود که بغض کافر مساوق با درجات الزامی حب خداست. مناسبات حکم و موضوع و مقابله این دو جمله ما را رهنمون می‌شود بر حمل این بر محبت لازمه و ادنی مراتب محبت که الزامی و واجب است. این احتمال هم وجود دارد. بین این دو هرکدام را می‌خواهید انتخاب کنید.

سؤال: کدام را ترجیح می‌دهید؟

جواب: نمی‌دانم. نتوانستم ترجیحی پیدا کنم.

پس فقره اول ظهورش در الزام است و فقره دوم دو احتمال دارد. کمی احتمال الزام مرجح می‌شود ولی مشخص نیست.

سؤال: من احب کافرا فقد ابغض الله به معنای مقدمیت است یا استلزام یا کدام؟ عین آن‌که نیست.

جواب: ملازمه است. یک احتمال هم به ذهن می‌آید که حب کافر او را به بغض می‌کشاند اما خلاف ظاهر است. اینجا تلازم را می‌خواهد بگوید. حب کافر ملازم آن است و نشانه این است که او بغض دارد. ممکن است کسی بگوید به خاطر اینکه به او نزدیک یا منجر می‌شود اینجا تنزیل می‌کند و تعبداً می‌گوید این آن است.

سؤال: تلازم که باشد حکم یکی به دیگری سرایت نمی‌کند

جواب: ما باشیم و قواعد سرایت نمی‌کند اما اینجا تعبدا امام سرایت می‌دهد. به خاطر فلسفه‌ای که وجود دارد می‌گوییم این هم حرام است. اینکه بگوییم امام در مقام تشریع نیست و واقعیت مسئله را تبیین می‌کند این بعید است. ظاهرش حمل بر مولویت است.

صدیق عدو الله عدو الله. قاعده‌ای است که می‌گوید صدیق عدوک عدوک. دوست دشمنت دشمنت است. بر اساس نوعی تلازم اینجا هست این را مصداق آن قرار می‌دهد که طبیعی است. عقلا این‌طور نیست که مراتب متعارفش قابل‌جمع نباشد. ممکن است انسان دو نفر که باهم دشمنی دارند را دوست داشته باشد. بله در دوستی کامل نمی‌شود اما صرف وجود دوستی می‌شود. انسان متضادین را دوست می‌دارد. این شدنی است. مثل‌اینکه دو شخصیت که دو مسلک متفاوت دارند خودشان باهم خوب نبودند اما شخص دیگری هر دو را دوست می‌دارد. امکان عقلی در هر دو وجود دارد. پس یا تعبدی اینجا تنزیل می‌کند یا اینکه می‌گوید درجه راقیه‌اش نمی‌شود.

الآن با این نکته که عرض کردم قبلش تفطن نداشتم ممکن است کسی این را قرینه بگیرد که این‌ها همه احکام غیر الزامی است. این حرف جدیدی است. بگوید ما عقلا می‌دانیم که این‌طور تلازم در مطلق مراتب حب و بغض نیست. پس امام که این را نازل منزله بغض خدا قرار می‌دهد، مطلق محبت را نازل منزله بغض خدا قرار می‌دهد می‌خواهد بگوید با درجه عالی که ببینیم این حب نوعی بغض است. اگر این باشد این‌ها غیر الزامی می‌شود. حرف جدیدی شد. کسی ممکن است بگوید ما که می‌دانیم ملازمه عقلی بین حب کسی که در نوعی تعارض با دیگری است و بغض دیگری تلازم نیست، پس حالا که اینجا فرمود تلازم است یک احتمالش این است که تنزیل می‌کند منزله آن و می‌گوید آن حرام است این هم حرام است. یک احتمال هم این است که تنزیل تعبدی نیست بلکه مقصود بغض، بغض خفی و درجات پیچیده‌ای است که همه‌اش حرام نیست و الا همه گنه‌کاران بغض عملی با خدا دارند. اگر این را بگوییم فضای روایت احتمال جدیدی می‌شود؛ بنابراین آنچه می‌توانیم با بازسازی در مورد روایت بگوییم این است که حتی در جمله اولی که احتمال دلالت بر وجوبش را اطمینانی می‌دانستیم اینجا هم احتمال دارد بگوییم الزامی نباشد. با این تقریب که حب کسی که بغض به دیگری دارد ما می‌دانیم مطلق این مساوق با بغض دیگری نیست. بعد اینکه این قرینه لبیه را داریم باید در جمله تجوزی قائل باشیم. تجوز دو نوع است: یک‌راه اینکه بگوییم تعبد به نحو حکومت است که می‌گوید محبت بغض خداست و حرام است. احتمال دوم اینکه بگوییم بغض اینجا بغض خاص است و آن بغض‌های عملی درجات خفی است که معلوم نیست حرام باشد. این احتمال اگر بیاید دلالت بر وجوب فرومی‌ریزد حتی جمله اول. به این شکل ننوشته بودم. این احتمال دوم بعید نیست. ما نازله منزله‌هایی داریم که بغض و کفر عملی دارد. می‌گوید کسی که کافر را دوست دارد نوعی بغض عملی به خدا دارد. اینکه می‌گویند شیعه همه را کافر می‌داند این کفر قلبی و عملی است نه کفر اعتقادی. اینجا هم بگوییم محب کافر مبغض به بغض خفی است. یا بغض خفی یا بغض عملی. اینجا معلوم نیست همه چیز حرام باشد. اینجا کل بحث را از الزام به کراهت می‌برد.

سؤال: فرمایش شما به لحاظ عقلی درست است اما سیره اهل‌بیت ظاهراً این‌طور نبوده. در رابطه با کفار نوعی گارد داشتند.

جواب: کدام اهل‌بیت را می‌گویید؟ امام باقر و امام صادق با همه می‌نشستند. کافر هم می‌گویید منظور افرادی در اروپا و آمریکا در خانواده‌ای مسیحی کافر به دنیا آمده و آدم مغرضی نیست. حدود 90 درصد کفار این‌طور نیست که بغض و عداوتی داشته باشند. ما این را می‌گوییم. کفار حربی یا دارای عناد را ادله واضح داشتیم. یا درجات بالای محبت که طرح رفاقت و صداقت و صمیمیت باشد حرام است.

سؤال: با توجه به آیه چهار سوره احزاب **﴿ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ في‏ جَوْفِه﴾**‏[[4]](#footnote-4) فی جوفه فرمایش شما این است که خلاف ظاهر است. آنکه اول گفتید محال است این روایت با این آیه سازگار است.

جواب: آیه شریفه هم باید بحث شود. اینکه هم‌زمان محبت و مبغضت نسبت به یک‌چیز هم حتی متصور است. آن آیه بر معانی دیگری باید حمل شود.

نکته سوم این بود که این دو فقره مفید الزام است یا نه؟ در هر دو، دو وجه بود. در فقره دوم اینکه الزام باشد ضعیف‌تر بود ولی در فقره اول قوی‌تر بود. با این ملاحظات را عرض کردیم این‌طور نیست که حتی دلالت اولی را بر حرمت ترجیح دهم. شاید کراهت شدیده را می‌گوید.

## نکته چهارم:

واضح است که آنچه در اینجا متعلق حکم است کافر است و کافر گرچه دو معنا دارد کفر اعتقادی و عملی و ظهور اولیه‌اش کفر اعتقادی است. حمل بر کفر عملی احتمال دیگر است و ظهورش کفر اعتقادی است. پس دو احتمال در کافر است کفر اعتقادی و کفر عملی که شامل همه عاصی‌ها و اهل عصیان هم می‌شود. احتمال سوم اینکه هر دو باشد. چه کفر اعتقادی چه عملی. اگر احتمال سوم یا دوم باشد دلالتش بر وجوب یا الزام ضعیف می‌شود. اینکه بگویم عاصی کارش از روی بغض به خداست احتمالش ضعیف‌تر است.

سؤال: ابواب بعدی ظاهراً در مورد عاصی است.

جواب: بله. بحث خواهیم کرد. مثلاً اولین حدیث باب هجده این است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْراً فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ وَ إِذَا كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ».[[5]](#footnote-5)

ممکن است حتی انسان این‌ها را قرینه بگیرد که کفر اینجا اعم است. پس این سه احتمال اینجا وجود دارد. فی حد نفسه ظهور این تعبیر ظهور در مسائل اعتقادی است. ممکن است کسی با شواهد و قرائن بگوید اعم مقصود است که در این صورت دلالتش بر الزام ضعیف می‌شود.

سؤال: اطلاقش شامل حربی و ذمی و همه می‌شود؟

جواب: شامل همه می‌شود. حربی و ذمی و معاهد و قاصر و مقصر و مستضعف فکری که قاصر است.

این دلالت ازنظر سند ضعیف بود و اطلاقش گرچه از بقیه بهتر بود ولی با این ملاحظات و مباحثاتی که شد چندان قوت بالایی در آن دیده نمی‌شود.

1. **- في الأمالي الحسين بن زيد.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- ورد السند في صفات الشيعة هكذا- أبي، عن العلاء بن الفضيل، عن أبي عبد اللّه (عليه‌السلام).** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- وسائل الشيعة؛ ج‏16، ص 180.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- سوره احزاب (33)، آیه 4.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص 183.** [↑](#footnote-ref-5)